

بلای خصوصی‌سازی: گزارش یک سرقت از پیش طراحی شده (۵)
تجربه‌ی تعدیل ساختاری و خصوصی‌سازی

احمد سیف



هرچه که ادعاها درباره خصوصی سازی باشد واقعیت این است که در ایران هم اجرای این سیاست تاریخی ۳۰ ساله دارد و در این مدت، اطلاعات گرانقیمتی داریم که می تواند و باید در ارزیابی از این سیاست مورد استفاده قرار بگیرد.

در بخش های پیشین این نوشتار یک بررسی کلی از فرایند خصوصی کردن ارایه کردم و در آن از جمله متذکر شدم که اگر دولت ایران به راستی می خواهد با استفاده از سیاست واگذاری اموال دولتی، به تصحیح عملکرد اقتصاد ایران بپردازد باید از هدف درآمدآفرینی دست بردارد و این اموال را به رایگان و به تساوی بین مردم ایران تقسیم کند. البته جزئیات چنین سیاستی باید در عمل و با توجه به مختصات ایران تعیین شود. با وجود این، می دانیم که دولت ایران چنین خیالی ندارد^۱ اگرچه اجرای این واگذاری ها در دوره ریاست آقای هاشمی با چنان مشکلات و مصائبی روبرو شد که در میانهی راه ناچار شدند خودشان فتیله را پایین بکشند ولی روند خصوصی سازی ها و واگذاری ها از آن زمان به بعد متوقف نشده است. حتی در دوره ی آقای احمدی نژاد با تفسیر اصل ۴۴ قانون اساسی کوشیدند که این فرایند را تسریع هم بکنند و به مقدار زیادی هم در این کار موفق شدند. با این همه اگر از سال ۱۳۸۰ آغاز کنیم مشاهده می کنیم از آن سال تا فروردین ۱۳۹۹ در کل ۱,۵۲۷,۵۳۹ میلیارد ریال از اموال دولت واگذار شده است که از این کل ۶۲,۳٪ یعنی ۹۵۱,۷۷۲ میلیارد ریال واگذاری بود و ۲۰,۳٪ - یا ۳۰۹,۴۰۵ میلیارد ریال - هم واگذاری بابت بدهی های دولت و ۱۷,۴٪ - یعنی ۲۶۴,۳۶۳ میلیارد ریال - هم سهام عدالت که در سال ۱۳۸۸ به دوره ی آقای احمدی نژاد انجام گرفت. بیشترین واگذاری های سالانه هم در سال ۱۳۹۲ انجام گرفت که ۴۴۰,۶۷۱ میلیارد ریال از اموال دولتی واگذار شد.

هرچه که جمع بندی ما از اجرای برنامه خصوصی سازی در ایران باشد، واقعیت این است که این سیاست ها را نمی توان و نباید در یک خلاء فرهنگی و اقتصادی بررسی کرد. برای بررسی پی آمدهای این حجم از واگذاری ها ضروری است که بدانیم که اقتصاد ایران چه مختصاتی داشته و اکنون پس از این واگذاری ها شاهد چه تغییراتی در آن

^۱ البته این نکته درباره ی دولت های آقای رفسنجانی و خاتمی درست بود ولی درباره ی آقای احمدی نژاد صحت ندارد. یعنی ایشان برنامه سهام عدالت را در پیش گرفته اند.

بوده‌ایم. به سخن دیگر، مسئله‌ی اساسی و تعیین‌کننده این است که این مصائب و مشکلاتی که قرار است با اجرای این سیاست‌ها «برطرف» شوند، یک شبه پدیدار نشده‌اند و برخلاف ادعاهای نئولیبرال‌های وطنی، راه‌حل ساده و سراسرست هم ندارند.

واقعیت دردناک این است که در هزاره‌ی سوم میلادی و سی سال پس از اجرای این برنامه‌ها، هنوز اقتصاد ما در حد «تبادل معیشتی» یعنی بخور و نمیر اداره می‌شود و در داخل و خارج از ایران برای برون‌رفت از این وضعیت برنامه‌ی همه‌جانبه‌ای نداریم. در اغلب موارد، به‌خصوص در صد سال گذشته، دعوای‌مان با یک‌دیگر عمدتاً بر سر تقسیم دلارهای نفتی بوده است نه این که چه کنیم تا از امکانات تولیدی بی‌شمار این مملکت به نفع مردم همین مملکت بهره‌برداری کنیم. ذهنیت اقتصادی ما با همه‌ی ادعاهایی که داریم هنوز از عصر سوداگری- یعنی از اقتصاد ماقبل‌آدم اسمیت - جلوتر نیامده است. هنوز احتکار و دلالی پرآب‌ونان‌ترین مشاغل این جامعه است. به همین خاطر هم هست که وقتی دنبال تجارت می‌رویم، دلال می‌شویم. وقتی می‌خواهیم ادای بورژوازی را در بیاوریم، احتکار می‌کنیم. منظورم از اقتصاد بخور و نمیر هم این است که شما پول نفت را از این اقتصاد حذف کنید، تا ببینید که با بیش از ۸۰ میلیون نفر جمعیت با وارداتی که به‌مراتب از صادرات غیرنفتی‌اش بیشتر است، یعنی با کسری نهادینه شده‌ی تراز پرداخت‌ها، گریزان از تولید و مصرف‌زده چگونه باید زندگی کند؟ آن‌چه که باید مورد توجه خاص سیاست‌پردازان قرار بگیرد و نمی‌گیرد این کسری مزمن تراز پرداخت‌هاست که در سال‌هایی که بخش نفت به زندگی عادی‌اش ادامه می‌دهد از دیده‌ها پنهان می‌ماند. کل کسری تراز پرداخت‌های ایران از ۱۳۸۷ تا ۱۳۹۷ اندکی از ۴۵۵ میلیارد دلار بیشتر بود که بر این مبنای میانگین کسری تراز سالانه اندکی بیشتر از ۴۱ میلیارد دلار خواهد شد. نکته این که در همه‌ی این سال‌ها اقتصاد ایران به‌ازای هر دلار صادرات غیر نفتی، ۲٫۷ دلار کالا و خدمات وارد کرده است و این نسبتی نیست که قابل تداوم و اداره باشد. البته دقت می‌کنید که نه فقط در ۴۰ سال گذشته که در صد سال گذشته وضع ما به همین صورت بوده است. در سال ۱۳۵۶ در برابر بیش از ۱۳ یا ۱۴ میلیارد دلار واردات، صادرات غیر نفتی ایران ۵۰۰ میلیون دلار بود حتی اگر در زمانه‌ی کنونی، تحریم را مقصر بدانیم- که من نمی‌دانم- در آن موقع نه

تحریم بود و نه هیچ محدودیت مشابه دیگر. به گمان من علت اصلی به تعبیری ذهنیت اقتصادی سیاست‌پردازان و حتی فعالان اقتصادی در ایران است که به جای این که به طور اصولی و گسترده و همه‌جاگیر برای تخفیف و رفع این مشکل بپردازند اغلب به دنبال راه‌حل‌های ساده و کوتاه‌مدت‌اند و به مبنای فلسفه‌ی «تا فردا کی مرده و کی زنده» دست به اقدام می‌زنند. به عنوان مثال وقتی دارند برنامه‌ی چهارم را می‌نویسند، وعده می‌دهند که در پایان برنامه‌ی چهارم قرار است با ۴۲/۱ میلیارد دلار واردات، صادرات غیر نفتی ما به ۱۳ میلیارد دلار برسد (شرق ۱۱ آبان ۸۲) - یعنی هم‌چنان سالی بیش از ۲۹ میلیارد دلار کسری تراز تجارتي خواهیم داشت ولی همان‌طور که در نشان دادیم سال‌ها پس از آن، کسری تراز پرداخت‌ها از آن چه انتظار می‌رفت بسی بیشتر شده است و روشن نیست که اگر بخش نفت، نتواند هم‌چنان بانک‌دار این ذهنیت سوداگرانه و تولیدگریز ما باشد - اکنون دیگر تقریباً بر همگان اثبات شده است که نمی‌تواند - چه باید بکنیم و تکلیف ما چه می‌شود؟

البته در ۴۰ سال گذشته، جمعیت ما بیش از دو برابر شد. گذشته از رشد چشمگیر جمعیت، مسئله‌ی دیگر جوانی نسبی آن است یعنی درصد بسیار بالایی از جمعیت ایران کم‌تر از ۲۵ سال سن دارند. اگر برای به‌کارگیری مولد این نیروی بالانرژی، برنامه‌ی اقتصادی مناسب داشته باشیم که بی‌شک بر سطح رفاه جامعه تأثیر مثبتی خواهد داشت ولی اگر، همان‌گونه که تاکنون کرده‌ایم جوانان را تنها «مشکل» و «مسئله» جامعه بدانیم و به همین سیاست‌های کنونی ادامه بدهیم، که ایران بدون تردید، بر روی یک بمب ساعتی نشسته است. فرهنگ اقتصادی ما از همان گذشته‌های خیلی دور تا به همین امروز، تنها دغدغه‌ی توزیع و مصرف داشته است نه دغدغه‌ی تولید. فکر می‌کنم گذشته از عوامل دیگر، یکی از عوامل اصلی این رفتار و ذهنیت اقتصادی این است که ما ملتی بی‌آینده‌ایم. این بی‌آیندگی ما نیز ناشی از بی‌اختیاری ماست. یعنی نه اختیار جان‌مان دست خودمان است و نه اختیار مال‌مان و فاقد حق و حقوق اولیه‌ایم. متأسفانه، همیشه همین‌طور بوده‌ایم نه این که در سال‌های اخیر این‌گونه شده‌ایم. وقتی کسی امروز همه‌کاره باشد و فردا بر سر دار، آن وقت چنین آدمی نمی‌نشیند برای پس‌فردای خود برنامه بریزد! معلوم است که این کار را نمی‌کند. تولیدگریزی ما نیز به گمان من، به مقدار زیادی ناشی از همین بی‌اختیاری ماست.

برنامه‌ریزی برای تولید، به زمان نیاز دارد و ما این اطمینان خاطر را نداریم که بتوانیم بدون دردسر این کار را بکنیم و به همین خاطر هم هست که همیشه دنبال چیزهایی هستیم که به سرعت قابل نقد شدن و نتیجه‌ی آن قابل دفاینه کردن باشد. (در سابق در حیاط خانه چال می‌کردیم و الان هم در بانک‌های خارجی چال می‌کنیم).

به عبارت دیگر، مشکلات اقتصادی ما در ایران، برخلاف ادعاهای نئولیبرال‌های وطنی راه‌حل اقتصادی ندارد و فرایند یافتن راه برون‌رفت از این اقتصاد بخورونمیر از اصلاحاتی بسیار جدی و اساسی در عرصه‌ی فرهنگ و سیاست می‌گذرد و البته که با فراهم شدن زمینه‌های فرهنگی و سیاسی مطلوب، باید اصلاحات لازم عرصه‌ی اقتصاد را نیز دربر بگیرد.

گذشته از ذهنیت اقتصادی سوداگرانه، نکته‌ی قابل توجه دیگر در وضعیت ما این است که نه‌مای ایرانی به دولت مالیات می‌پردازیم و نه این که دولت خود را موظف می‌بیند به مای ایرانی^۱ پاسخ بدهد. به یک عبارت، ما در ذهن خودمان حداقل، خود را محق می‌دانیم که قوانین این دولت را - که در ذهنیت ما فاقد مشروعیت است - پشت گوش بیندازیم و دولت هم - که منبع درآمد‌هایش عمدتاً «خدادادی» است و به بندگان خدا ربطی ندارد، دلیلی نمی‌بیند به ما پاسخ‌گویی داشته باشد. متأسفانه انتخابات معنی‌داری هم که نداشته‌ایم و نداریم در نتیجه، دولت‌های ما هر کار که دل‌شان بخواهد می‌کنند و ما هم.

به یک معنا، این بریدگی تاریخی بین دولت و ملت در ایران، شاید به این خاطر باشد.

البته اشاره‌ام به این ویژگی، صرفاً بیان یک واقعیت تاریخی نیست بلکه قصدم اشاره به این نکته است که با این که چند سال پیش با دنیایی صدمه و زیان - در دوره‌ی ریاست آقای رفسنجانی - سیاست‌پردازان کوشیدند تا برنامه‌ی تعدیل ساختاری را در ایران اجرا نمایند و موفق نشده بودند، پس از آن نیز، بدون درس‌آموزی از همان تجربه، همه‌ی هم و غم‌شان را بر اجرای همان سیاست‌ها گذاشته‌اند. مؤسسات دولتی را با

^۱ خواستم بگویم «شهروند»، دیدم شهروند حق و حقوقی دارد. ما که الحمدالله هیچ‌گاه در چشم دولت‌های مان حقوقی نداشتیم و به‌واقع شهروند نبودیم.

چنان شتابی به مؤسسات شبه‌دولتی واگذار می‌کنند که حتی داد بانک جهانی هم در آمده است و البته این را هم دیدیم که شماری از اقتصاددانان ایرانی نیز به شکوه و انتقاد برآمده بودند (حیات نو، ۲۶ آذر ۸۲، همشهری، ۲۵ آذر ۸۲، دنیای اقتصاد ۲۶ آذر ۸۲، حیات نو، ۱۱ آذر ۸۲) آن چه از قرائن بر می‌آید سیاست‌پردازان ایران - حتی مستقل از پی‌آمدها - تصمیم‌شان را گرفته‌اند ولی دردمندانه باید گفت که تا آن جا که به پی‌آمدهای این سیاست‌ها مربوط می‌شود، این تازه سر شب اصفهان است!

تبعیت کورکورانه از برنامه‌های صندوق بین‌المللی پول، یعنی خصوصی‌سازی بدون برنامه، و آزادسازی بی‌حساب و کتاب همیشه به وضعیتی متحول می‌شود که نتیجه‌اش گذشته از عذاب مردم، اتلاف منابع مملکتی است. اگرچه نمونه بسیار زیاد است ولی به اختصار از تجربه‌ی تعدیل ساختاری در ایران از ۱۳۶۸ به بعد، به اختصار سخن خواهیم گفت.

چند سالی پس از خاتمه‌ی جنگ عراق با ایران، و پس از مدت‌ها بی‌ثباتی در عرصه‌ی اندیشه‌ورزی اقتصادی، بانک مرکزی ایران سرانجام تصمیم گرفت که از اول سال ۱۳۷۲ سیاست تک‌نرخ‌ی کردن ارز را در پیش بگیرد و تعیین ارزش ریال را به بازار آزاد بسپارد. فعلاً کاری به نحوه‌ی اجرای این سیاست ندارم که با منتهای درهم‌اندیشی صورت گرفت و به‌واقع زمینه‌ساز تشدید بحران‌های بعدی شد. ولی این دیگر الفبای علم اقتصاد سرمایه‌سالاری است که برای شناور کردن نرخ ارز عرضه‌کنندگان و متقاضیان فعالی باید در بازار باشند تا شناور کردن نرخ عملی شود. در ایران اما پیش‌شرط‌های چنین بازاری وجود نداشت و به وجود نیامد. از سویی عرضه‌کننده‌ی تقریباً انحصاری ارز دولت بود و هست که دلارهای نفتی را برای ایجاد درآمد ریالی برای دولت، به بازار سرازیر می‌کرد و متقاضیان ارز هم عمدتاً دلالتان ارز بودند که بیشتر در خط خروج ارز و سرمایه از ایران فعالیت می‌کردند. البته دلیل اصلی خروج سرمایه هم ناامنی اجتماعی و اقتصادی گسترده‌ای است که عمدتاً نتیجه‌ی حاکمیت و خیره‌سری‌های مراکز متعدد قدرت است و با عدم حاکمیت قانون در جامعه تشدید می‌شود. عامل مهم دیگر این است که میزان نقدپنگی در اقتصاد هم از رشد قابل توجهی برخوردار است که به‌واقع آتش‌بیار معرکه‌ی تورم در ایران شده است. با این همه، بانک مرکزی در بدترین شرایط ممکن به حذف کنترل از بازار ارز و پذیرش نرخ

بازار سیاه به عنوان نرخ شناور اقدام کرد. در دو - سه سال پیش تر بر همگان روشن بود که درآمدهای ارزی براساس برنامه تحقق نمی یابد، ولی هزینه های ارزی رو به افزایش است. به سخن دیگر، بدهی خارجی ایران به تدریج دارد مسئله آفرین می شود که شد. در این چنین وضعی هیچ سیاست پرداز مسئولی به چنین کاری دست نمی زند، ولی متأسفانه در ایران طور دیگری عمل کردند. اگرچه آمارهای دقیق از مقدار واقعی بدهی در دست نیست، ولی آمارهای دولتی به قدر کفایت گویا هستند.

میزان منابع و مصارف ارزی به میلیارد دلار^۱

مصارف		منابع		
عملکرد	برنامه	عملکرد	برنامه	سال
۱۵/۳	۱۸/۶	۱۱/۹	۱۷/۲	۱۳۶۸
۱۹/۸	۲۳/۱	۱۷/۵	۱۷/۸	۱۳۶۹
۳۰/۹	۲۳/۱	۱۶/۰۵	۲۱/۲	۱۳۷۰

طبق برنامه قرار بود دولت در پایان این سه سال فقط ۸/۶ میلیارد دلار کسری ارزی (بدهی) داشته باشد، ولی چون نزدیک به ۱۱ میلیارد دلار از درآمدها تحقق نیافت و به علاوه، ۱/۲ میلیارد دلار بیشتر از برنامه هزینه شد، مقدار کل کسری برای همین سه سال ۲۰/۵۵ میلیارد دلار شد. به این مقدار باید ۱۲ میلیارد دلار بدهی باقی مانده از قبل را اضافه کنیم که در آن صورت کل کسری برای همین سه سال ۳۲/۵۵ میلیارد دلار می شود. برای سال ۱۳۷۱ هم می دانیم که ۶/۱ میلیارد دلار از دلارهای نفتی تحقق نیافت، پس می توان گفت، در زمانی که بانک مرکزی برای شناور کردن نرخ ارز مشغول به تصمیم گیری بود، حدود ۴۰ میلیارد دلار کسری ارزی، اگر نگوئیم بدهی ارزی داشتیم. در این چنین بلبشویی طبیعی است که بانک مرکزی نمی توانست پاسخ گوی متقاضیان ارز باشد. ولی پرسش اصلی کماکان باقی می ماند که در این وضع چرا به تبعیت از صندوق بین المللی پول IMF کنترل را از نرخ ارز برداشتند؟ با این همه، از

^۱ به نقل از «رسالت»، ۲۱ دی ماه ۱۳۷۱، ص ۱۵.

طرفی بانک مرکزی در نیمه‌ی دوم اسفند ۱۳۷۱ گشایش اعتبار ارزی را متوقف کرد و از طرف دیگر در هفته‌ی اول فروردین ۱۳۷۲ سیاست IMF فرموده را به اجرا گذاشت. اما نتیجه‌ی این درهم‌اندیشی‌ها این شد که:

- وارد کنندگان ایرانی که برای پرداخت بدهی‌های خود به ارز نیاز داشتند، از بانک‌ها به بازار سیاه که نام گمراه‌کننده‌اش «بازار شناور ارز» شد، پرتاب شدند. فشار تقاضا در شرایطی که عرضه محدود بود، باعث بالا رفتن قیمت دلار شد که اگرچه برای مردم عادی ابتدای مصیبت بود ولی بالا رفتن قیمت دلار یا تنزل ارزش ریال برای رسیدن به اهداف بودجه‌ای دولت بسیار کارساز شد. اگرچه درآمد ریالی دولت افزایش یافت و تظاهر به کاستن از کسری بودجه اندکی جدی به نظر می‌رسید ولی نتیجه‌ی دیگر این سیاست افزایش تورم بود و گفتنی است که تورم بالا، همیشه یکی از علل اصلی نابرابرتر شدن توزیع درآمد در اقتصاد سرمایه‌سالاری است. البته احتمال دیگری هم وجود دارد و آن این که، بعید نیست بانک مرکزی مخصوصاً به همین صورت برنامه‌ریزی کرده باشد تا موجبات بالا رفتن نرخ ارز را فراهم آورده و پس آن‌گاه در هفته‌ی اول فروردین ۱۳۷۲ نرخ دولتی ارز را کمی پایین‌تر از نرخ بازار ولی بسی بیشتر از متوسط نرخ برای سال ۱۳۷۱ تعیین و اعلام کند. بی سبب نبود که رییس سابق بانک مرکزی که مسئول اجرای این سیاست بود در یک میزگرد گفت: «اگر شما بخواهید قیمت یکسانی برای ارز داشته باشید باید اراده کنید و شرط خاصی برای آن نیست»^۱.

با این وصف حمایت از همان نرخ اعلام‌شده در فروردین ۱۳۷۲ به منابع ارزی نیاز داشت که بانک مرکزی فاقد آن بود و از سوی دیگر، به سیاست و برنامه‌ای منظم نیاز داشت که به قول رییس کل بانک مرکزی «شرط خاصی برای آن نیست». در این نوشتار به پی‌آمدهای هراس‌انگیز این خرابکاری اقتصادی نمی‌پردازم ولی گفتنی است اگرچه به فاصله کوتاهی ریال با ۳۰۰۰ درصد کاهش ارزش روبرو شد و صاحبان صنایع و اقتصاد ایران را به طور کلی با کمبود نقدینگی مواجه نمود، ولی بانک مرکزی به تبعیت از سیاست‌های مخرب IMF به سیاست انقباضی رو آورد و کوشید مقدار نقدینگی در اقتصاد را کنترل کند. نتیجه‌اش اما تعمیق رکود و گسترش باز هم بیشتر فقر و بی‌کاری

^۱ به نقل از "مجلس و پژوهش" شماره ۵، آذر-دی ۱۳۷۲، ص ۷۸-۷۹

بود. متأسفانه باید گفت که تبعیت کورکورانه‌ی بانک مرکزی از IMF وضعیتی پیش آورده بود که اعمال سیاست انبساطی هم در آن شرایط نمی‌توانست صددرصد درست باشد. چون موجب بازهم بیشتر شدن تورم می‌شد. در حالی که سیاست انقباضی هم باعث تعمیق رکود شده بود. به سخن دیگر، از سال‌های پیش‌گرفتن این سیاست به این سو، اقتصاد ایران گرفتار مشکل «تورم توأم با رکود» (Stagflation) شده است با همه‌ی پی‌آمدهای مخربی که این وضعیت برای مردم ایجاد می‌کند.^۱

گذشته از همه‌ی پی‌آمدهای مخرب این سیاست، یکی از نتایج عملی‌اش دامن زدن به دلالی - رانت‌خواری - بود. اجازه بدهید یک نمونه بدهم. در ۲۳ آذر ۱۳۷۲ قیمت دلار در بازار آزاد ۲۲۳۵ ریال و در بانک مرکزی هم ۱۷۶۷ ریال بود و سیاست بانک مرکزی هم در آن تاریخ بر این مبنا قرار داشت که هر کس می‌تواند با مراجعه‌ی به بانک مرکزی ۳۰۰۰ دلار بدون هیچ قید و شرطی خریداری کند.^۲ قرار بر این بود که با این سیاست بدیع کمر بازار ارز بشکنند ولی نشکست و داستان دردآلودش را همگان می‌دانند. نتیجه‌ی ملموس‌ترش اما این شد که حتی کسانی که دلال نبودند هم دلال شدند و دلیلش هم ساده بود:

خرید از بانک مرکزی: ۳۰۰۰ ضربدر ۱۷۶۷ = ۵۳۰۱۰۰۰ ریال

فروش در بازار آزاد: ۳۰۰۰ ضربدر ۲۲۳۵ = ۶۷۰۵۰۰۰ ریال

مابه‌التفاوت: ۱۴۰۴۰۰۰ ریال

اگر یک دلال ارز هفته‌ای پنج بار دست به چنین معامله‌ای می‌زد، در سال بیش از ۳۶۵/۰۰۰/۰۰۰ ریال کاسب بود و البته که «کاسب حیب خداست»! حالا شما همین را مقایسه کنید با درآمد یک استاد دانشگاه و یا یک مدیر و یا یک وزیر، البته منظورم وزرا و مدیران «پردرآمد» نیستند.

بررسی اجتناب‌پذیر بودن این بحران اکنون دردی را دوا نخواهد کرد. آنچه که اهمیت داشت این که مسئولان سیاست‌های پولی و مالی دولت نمی‌دانستند چگونه باید

^۱ برای اطلاع بیشتر از پی‌آمدهای هراس‌انگیز این سیاست بنگرید به «پیام امروز» شماره‌ی ۲۳، اردیبهشت ۱۳۷۷، صص ۱۲۱-۱۱۶

^۲ منبع من یکی از شماره‌های روزنامه‌ی «رسالت» است که متأسفانه تاریخش را یادداشت نکردام.

از این مخمصه خلاصی یافت. در شکل و شیوهی اداره‌ی بانک مرکزی تغییراتی صورت گرفت. از سوی دیگر، مشکل بدهی به صورت یک بحران بی‌اعتباری بین‌المللی درآمد. ولی واقعیت تلخ‌تر به نظر من این بود که راه‌های احتمالی برون‌رفت از این مخمصه با سیاست‌های IMF در تضاد و تناقض قرار می‌گرفت. در مورد بدهی‌ها هم، گرچه مذاکراتی را آغاز کردند ولی برای مدتی کوشیدند به سیاست «شتر دیدی، ندیدی» رو بیاورند که نتیجه‌اش کم‌شدن اعتماد در اقتصاد بود و تسریع فرایند فرار سرمایه از ایران. یعنی کوشیدند دامنه و تأثیر بدهی‌ها را با تغییر مفهوم بدهی و فقط با حرف و ادعا تخفیف بدهند. مهندس باهنر ادعا کرد که «تعهد خارجی بدهی محسوب نمی‌شود و با آن تفاوت دارد»^۱ و صد البته تفاوتش را نگفت. ناطق نوری رییس مجلس وقت ادعا کرد «تمام کشورهای دنیا بدهی عقب‌افتاده دارند. تنها ایران نیست. کل مبلغی که عقب افتاده است و باید پرداخت شود ۷ الی ۸ میلیارد دلار است»^۲. سردبیر «رسالت» اما مدعی شد که «تعهداتی حدود ۲۸ میلیارد دلار برای کشوری مثل ایران که دارای منابع غنی مانند نفت است یک معضل حل‌نشده‌ی نیست»^۳. یعنی باز رسیدیم به نفت. رییس‌جمهور وقت - آقای رفسنجانی - هم دلیلی نداشت به این جمع نپیوندد. او بحران ارزی را صرفاً یک «حالت روانی» خواند که «در پی شایعه‌پراکنی‌ها و بورس‌بازی‌ها شکل گرفته است... این مسئله‌ی نگران‌کننده‌ای نیست»^۴. این همه در حالی بود که متوسط ارزش دلار که در آذرماه ۱۳۷۲ حدود ۱۹۳ تومان بود برای هفته‌ی دوم اسفند ۱۳۷۲ بیش از ۲۴۶ تومان شد.^۵ اگر مبنا را هفته‌ی اول فروردین ۱۳۷۲ قرار بدهیم، تا هفته‌ی اول اسفند ۱۳۷۲ ارزش ریال نسبت به دلار بیش از ۶۰ درصد دیگر کاهش یافته است. و متأسفانه این مطلب نه شایعه بود و نه حالت روانی داشت.

۱ به نقل از «رسالت» ۱۳ آذر ۱۳۷۲، ص ۱۵.

۲ به نقل از «رسالت» ۱۵ آذر ۱۳۷۲، ص ۲.

۳ به نقل از «رسالت» ۱۸ آذر ۱۳۷۲، ص ۳.

۴ به نقل از «رسالت» ۷ آذر ۱۳۷۲، ص ۲.

۵ مأخذ «رسالت»، شماره‌های مختلف.

اما اجازه بدهید به طور بسیار مختصر به «خصوصی سازی» بپردازم. هر آنچه که در نسخه‌ی پیشنهادی دکتر IMF باشد، واقعیت این است که مسئولان مملکتی بر سر تعریف، شیوه و اهداف خصوصی سازی اتفاق نظر نداشتند و متأسفانه هر مقام مسئول و غیرمسئولی ساز خودش را می‌زد. فعلاً به تناقض بین خصوصی سازی گسترده و قانون اساسی جمهوری اسلامی نمی‌پردازم ولی در حالی که فعالیت‌های هواپیمایی کشور را بخشاً به بخش خصوصی واگذار می‌کنند و برای خصوصی سازی شرکت مخابرات، کشتی‌رانی، بهداشت و درمان و آموزش و پرورش دست به کار می‌شوند، هم‌زمان با این حرکت‌ها، وزیر بازرگانی اعلام می‌کند «باید شوراها تولید و توزیع را ضابطه‌مند و قانونمند کنیم»، در این شورها «ترکیبی از تولید کنندگان و توزیع کنندگان با هدایت و نظارت وزارت بازرگانی مجموعه‌ی مسائل تولید و توزیع را در درون یک جمع اداره و نظارت می‌کنند». در رأس این شورها «یک شورای عالی قرار دارد که در آن تعدادی از ورزا از جمله وزرای صنعتی و بازرگانی حضور دارند و مقررات این طرح را در زمینه‌ی تخصیص ارز، اعتبارات، موافقت اصولی و الگوی مصرف و غیره تدوین می‌کنند»^۱ و ظاهراً هم کسی نمی‌پرسد که اگر قرار است همه‌ی این کارها به وسیله‌ی دولت و یا نمایندگان دولت انجام بگیرد پس «خصوصی سازی» دیگر چه صیغه‌ای است؟

اما درباره‌ی اهداف خصوصی سازی و مفهوم آن کارشناس اقتصادی مجلس شورای اسلامی به «کاهش بیکاری و کسری بودجه» اشاره می‌کند. مدیر عامل شرکت سرمایه‌گذاری ملی ایران، علاوه بر کاهش بار مالی بر دوش دولت، «الزامات سازمان‌های بین‌المللی» را پیش می‌کشد و البته توضیح بیشتری نمی‌دهد. معاون طرح و برنامه‌ی وزارت کشاورزی معتقد است که آزادسازی بر خصوصی سازی مقدم است و این دو با هم «جامعه را به سوی شکوفایی اقتصادی سوق می‌دهد». مدیر عامل شرکت موتوژن می‌گوید خصوصی سازی یعنی «حذف هر نوع کنترل و دخالت دولت در برقراری مکانیسم عرضه و تقاضا». یک کارشناس دیگر معتقد است «خصوصی سازی ضرر جبران‌ناپذیری را در فرایند اقتصادی به ملت ما وارد می‌آورد» و کارشناسی دیگر بر این

^۱ به نقل از «رسالت» ۲۴ آبان ۱۳۷۲، ص ۱۵.

گمان است که دولت می‌کوشد مشکل بیکاری پنهان را حل کند یعنی «بنگاه‌ها را در اختیار بخش خصوصی قرار داد با این هدف که بخش خصوصی می‌تواند این‌ها را اخراج نماید»^۱. درباره‌ی روش‌های خصوصی‌سازی هم قضیه به همین شکل است. بعضی‌ها معتقدند که می‌بایست سهام این واحدها به مردم واگذار شوند، ولی از سوی دیگر در زمان ارایه‌ی این نظریات هنوز تکلیف بازار سهام کاملاً روشن نشده بود، یعنی براساس بعضی نظریات ابراز شده معاملات در بازار سهام از نوع «معاملات ربوی» بود و مخالف «شرع» و از سوی دیگر دبیرکل بورس تهران اعلام کرده است که «بورس شرکت‌هایی را می‌پذیرد که سودآور باشند»^۲. نتیجه این‌که بر اساس آمارهای دولتی اکثریت شرکت‌های دولت قابل عرضه شدن در بازار سهام نیستند و از همین روست که در ۱۳۷۰ از ۲۲۵ شرکت دولتی که تقاضای عضویت در بورس تهران را داشتند، تنها ۲۹ شرکت پذیرفته شدند.^۳

برای ارزیابی مؤثر بودن یا نبودن این سیاست‌ها برای تخفیف مشکلات اقتصادی، در این قسمت اجازه بدهید با استفاده از آمارهای رسمی، توصیف مختصری به دست بدهم از بعضی جنبه‌های زندگی اقتصادی ایران در همان سال‌ها. با استفاده از این آمارها، کوشیده‌ام از آمار کمی فراتر رفته، از مقدار واقعی این داده‌ها سخن بگویم. یعنی در مواردی که ارقام به قیمت روز آمده بودند، با استفاده از ارقام رسمی کوشیدم، مقدار تورم‌زدایی‌شده‌ی این ارقام را به دست بدهم تا تصویر واقع بینانه‌تری از تغییرات داشته باشیم. به باور من، نتایج به دست آمده، با همه‌ی سادگی بسی آموزنده‌اند. روال کار را بر این گذاشته‌ام که ارقام تازه‌تر را بر ارقام قدیمی‌تر ارجح شمرده‌ام.

^۱ به نقل از «خصوصی‌سازی چیست و چگونه توفیق می‌یابد» در «مجلس و پژوهش» شماره ۲، خرداد- تیر ۱۳۷۲، صفحات ۱۹۲-۲۰۳

^۲ به نقل از «رسالت» ۱۰ اسفند ۱۳۷۲، ص ۱۵.

^۳ به نقل از «رسالت» ۲۸ بهمن ۱۳۷۱، ص ۱۵.

اقتصاد ایران در دوره‌ی «سازندگی»

قبل از هر چیز به اشاره از مقدار تورم بگوییم. گزارش سالانه‌ی بانک مرکزی برای ۱۳۷۳ ارقام زیر را به دست داده است.^۱

شاخص قیمت‌ها

۱۳۷۳	۱۳۷۲	۱۳۷۱	۱۳۷۰	۱۳۶۹
۳۰۱,۴	۲۱۱,۷	۱۶۸,۹	۱۲۶,۶	۱۰۰

تا به همین جا، مشاهده می‌کنیم که قیمت‌ها در طول ۴ سال، ۳ برابر شد و بدیهی است هرکس و یا گروهی که درآمدش در این مدت، حداقل سه برابر نشده باشد، قدرت خرید کم‌تری در اختیار دارد. برای این که تصویر کامل‌تری داشته باشیم، سال مبداء را تغییر می‌دهم تا ببینیم از ۱۳۶۱ بر سر تورم چه آمده است؟

شاخص قیمت‌ها: ۱۰۰=۱۳۶۱

تغییر سالانه به درصد	شاخص قیمت‌ها	سال
-	۲۰۲,۱	۱۳۶۶
۲۲	۲۴۶,۵	۱۳۶۷
۱۸,۴	۲۹۱,۹	۱۳۶۸
۲۳,۹	۳۶۱,۷	۱۳۶۹
۲۸,۱	۴۶۳,۵	۱۳۷۰
۳۱,۸	۶۱۱	۱۳۷۱
۲۵,۳	۷۶۵,۷	۱۳۷۲
۴۲,۴	۱۰۹۰,۱	۱۳۷۳

ابتدا به ساکن، چند یادآوری:

در فاصله‌ی ۷۳-۱۳۶۱ متوسط قیمت‌ها بیش از ده برابر شد و هرکس و یا گروهی که درآمدش در این مدت، حداقل ده برابر نشده باشد، فقیرتر شده است. اگر فقط سال

^۱ بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران: گزارش سالیانه، ۱۳۷۳، ص ۴۹

۱۳۷۳ را در نظر بگیریم، سطح زندگی همه‌ی کسانی که درآمدشان حداقل ۴۲,۴ درصد بیشتر نشده، نه فقط بهبود نیافته که تنزل یافته است. به همین نحو، در ارزیابی برنامه‌های عمرانی دولت، در هر حوزه‌ای که دولت مقدار هزینه‌ها و سرمایه‌گذاری‌ها را کم‌تر از این مقدار نسبت به سال پیش افزایش داده باشد، مقدار واقعی و تورم‌زدایی شده کم‌تر شده است. برای این که روشن شود چه می‌گوییم، بودجه‌ی عمرانی دولت برای صنایع را در نظر بگیرید.

هزینه‌های عمرانی دولت (میلیون ریال)^۱

سال	به قیمت روز	به قیمت سال ۱۳۶۹	۱۳۶۹=۱۰۰
۱۳۶۹	۲۱۴۶۱۱	۲۱۴۶۱۱	۱۰۰
۱۳۷۰	۲۱۶۲۲۶	۱۷۰۷۹۵	۷۹
۱۳۷۱	۲۱۵۴۱۶	۱۲۷۵۴۱	۵۹
۱۳۷۲	۱۹۳۵۲۹	۹۱۴۱۷	۴۳
۱۳۷۳	۱۷۰۹۱۲	۵۶۷۰۶	۲۶

نه فقط هزینه‌های عمرانی به قیمت روز بیش از ۲۰٪ کاهش یافته است بلکه اگر مبنای کار را قدرت خرید بدهیم که در یک نظام اقتصادی سرمایه‌سالاری باید این چنین کرد، هزینه‌های عمرانی دولت برای بخش صنعت در همه‌ی این سال‌ها کاهش یافته و در ۱۳۷۳، حدود یک‌چهارم سال ۱۳۶۹ بوده است. با توجه به کاهشی در این حد، به نظر می‌رسد که مشکلات قابل پیش‌بینی به خاطر این سطح از کم‌توجهی به صنایع را به حساب «شیوه‌ی مالکیت» آن نوشتند و به همین خاطر، هم ساده‌لوحانه خصوصی‌سازی را به‌عنوان راه برون‌رفت ارایه نمودند.

اجازه بدهید از کشاورزی سخن بگوییم. می‌دانیم که دولت برای کمک به تولیدکنندگان، محصولات کشاورزی را از آن‌ها با قیمت‌های از پیش تعیین‌شده خریداری می‌کند و هر سال هم برای مراعات حال زحمتکشان بخش روستایی، قیمت‌های

تضمین شده را افزایش می دهد. برای جلوگیری از اطلاعاتی کلام، تنها از چند قلم سخن خواهیم گفت.^۱

تولید به هزار تن		قیمت تضمینی هر کیلو به ریال		
۱۳۷۳	۱۳۷۲	۱۳۷۳	۱۳۷۲	
۱۰۸۷۰	۱۰۷۳۲	۲۶۰	۲۲۵	گندم
۲۷۹۴	۳۰۵۸	۲۱۰	۱۷۲,۵	جو
۳۶۷	۲۷۵	۶۵۰	۵۲۰	پنبه
۵۲۹۵	۵۴۰۸	۶۲	۵۲	چغندر
۳۳۷۰	۳۲۲۲	۱۳۵	۱۱۷	سیبزمینی

در جدول زیر، درآمد حاصل از فروش این چند قلم به دولت را به دست می دهیم که در آن ارقام به میلیارد ریال آمده است.

محصول	درآمد به قیمت روز		تورم زدایی شده	تغییر درآمد		تغییر در تولید	
	۱۳۷۲	۱۳۷۳		ریال	%	هزار تن	%
گندم	۲۴۱۴,۷	۲۸۲۶,۲	۱۹۸۴,۷	-۴۳۰	-18	138	1.3
جو	۵۲۷,۵	۵۸۶,۷	۴۱۲	-۱۱۵,۵	-22	-264	-9
پنبه	۱۴۳	۲۳۸,۵	۱۶۷,۵	۲۴,۵	17	92	22.4
چغندر	۲۸۱,۲	۳۲۸,۳	۲۳۰,۵	-۵۰,۶	-18	-113	-2
سیبزمینی	۳۷۷	۴۵۵	۳۱۹,۵	-۵۷,۵	-15.2	148	4.6

^۱ همان، ص ۲۶

یعنی اگر همین چند قلم را در نظر بگیریم، نزدیک به ۶۳۰ میلیارد ریال از کیسه‌ی تولیدکنندگان کشاورزی در رفته است. با تورم ۴۲,۴ درصدی، بعید است که به مصرف‌کنندگان هم خیری رسیده باشد. این وسط، تنها دلالتان رسمی و غیر رسمی باقی می‌مانند که رانت خواری کرده‌اند. به‌طور مشخص، در چهار مورد از پنج مورد بالا، مقدار تورم‌زدایی‌شده‌ی درآمد کشاورزان به‌شدت کاهش یافت، یعنی، گندم‌کاران، برای نمونه اگرچه ۱۳۸ هزار تن بیشتر گندم تولید کردند، ولی درآمد تورم‌زدایی‌شده‌شان، در ۱۳۷۳، ۴۳۰ میلیارد ریال نسبت به سال قبل کم‌تر شده است. اگر در نظر داشته باشیم که در نتیجه‌ی تورم ناشی از کاهش ارزش ریال هزینه‌ی تولید گندم (هزینه‌ی بذر، کود شیمیایی، ماشین‌آلات) به‌مراتب بیشتر شده بود، در آن صورت بهتر می‌توانیم دامنه‌ی نزول سطح زندگی کشاورزان را در نظر مجسم کنیم. در مورد پنبه، افزایش درآمد معادل نصف افزایش تولید بوده است.

قبل از آن‌که اقتصادخوانده‌های گرامی یادآوری کنند، آخر مرد حسابی، بر اساس اصول علم اقتصاد، وقتی عرضه زیاد بشود، طبیعتاً، قیمت کاهش می‌یابد و به همین دلیل است که مقدار افزایش تولید پنبه و مقدار تغییر در درآمد پنبه‌کاران با هم نمی‌خواند. پاسخ ساده‌ی من این است که اگر این «قانون بازار» درست است، پس چرا در مورد جو و چغندر که در هر دو مورد تولید کاهش یافته، صداقت نمی‌کند؟ در هر دو مورد، مقدار کاهش درآمد از مقدار کاهش تولید بسی بیشتر بوده است. نتیجه‌ی اخلاقی این وضعیت این است، که وقتی وضع اقتصادی کشاورزان این چنین است، چگونه می‌خواهیم آنها را به ماندن در این بخش تشویق کنیم؟ نکته این است که اگر در این کار موفق نشویم، با افزایش جمعیت و با وضع صنعت که پیش‌تر دیدیم، واردات مواد غذایی را چگونه تأمین مالی خواهیم کرد؟ به سخن دیگر دارم به‌اختصار از شماری از تنگناهای ساختاری اقتصاد ایران سخن می‌گویم که باید مورد توجه سیاست‌پردازان قرار می‌گرفت که متأسفانه این گونه نشد.

چند کلمه هم درباره‌ی سرمایه‌گذاری ثابت بگویم و صحبت را تمام کنم. قبل از آن اما به اشاره بگویم که مقدار کل مصرف در ۱۳۷۳ بر اساس این داده‌های آماری ۷۱,۹ هزار میلیارد ریال بود که نسبت به سال قبل، که مقدارش ۵۱,۶ هزار میلیارد بود، ۳۹ درصد افزایش نشان می‌دهد. پیش از آن که نتیجه بگیریم که مشکل ما در این مصرف بی‌رویه است، اشاره کنم که مقدار تورمزدایی‌شده‌ی مصرف در ۱۳۷۳، ۵۰,۵ هزار میلیارد ریال می‌شود که نسبت به سال قبل، ۲ درصد کاهش نشان می‌دهد. اگر افزایش جمعیت را هم در نظر بگیریم، مقدار کاهش مصرف سرانه از این مقدار هم بیشتر خواهد بود. در همین سال، مقدار واقعی مالیات بر درآمد شرکت‌ها ۵,۲ درصد افزایش یافت. مقدار افزایش مالیات بر درآمد ۳ درصد بود ولی به دلیلی که برای من روشن نیست، مالیات بر ثروت، نزدیک به ۷ درصد کاهش یافت. به‌طور کلی، درآمدهای دولت از مالیات‌های مستقیم، پس از احتساب تورم، ۳,۵ درصد افزایش یافت. معمولاً، وقتی دولت‌ها مالیات‌ها را افزایش می‌دهند، یا برای برقراری توازن در بودجه است و یا برای تأمین مالی پروژه‌های سرمایه‌گذاری دولتی. ولی در ایران، ظاهراً، هیچ کدام مورد ندارد. در ۱۳۷۲، براساس برآورد بانک مرکزی، بودجه‌ی دولت ۱۸۶,۹ میلیارد ریال مزاد داشت ولی برای سال ۱۳۷۳، اگرچه چند قلم از درآمدهای مالیاتی دولت بیشتر شد، ولی با این وصف، دولت ۳۵۱ میلیارد ریال کسری بودجه داشت. اگرچه به‌نسبت درآمدهای دولت رقم قابل توجهی نیست، ولی پرسش این است که آیا دولت بر مقدار سرمایه‌گذاری در اقتصاد افزوده است؟ جدول زیر در این راستا گویاست.

سرمایه‌گذاری ثابت دولت به میلیارد ریال^۱

مقدار تورمزدایی‌شده در ۱۳۷۳	۱۳۷۳	۱۳۷۲	
۱۶۰۸,۶	۲۲۹۰,۶	۱۹۶۴,۱	امور اجتماعی
۴۵۱۰,۷	۶۴۲۳,۳	۴۱۶۰,۸	امور اقتصادی

سرمایه‌گذاری تورمزدایی شده در امور اقتصادی، ۸,۴ درصد افزایش یافت، ولی مقدار سرمایه‌گذاری در امور اجتماعی ۱۸ درصد کاهش نشان می‌دهد. توجه به اجزای آن بسیار آموزنده است.

سرمایه‌گذاری ثابت دولت به میلیارد ریال^۱

مقدار تورمزدایی شده در ۱۳۷۳	۱۳۷۳	۱۳۷۲	
۴۷۷,۱	۶۷۹,۴	۵۷۱	آموزش و پرورش
۶۲,۲	۸۸,۶	۶۰	فرهنگ و هنر
۳۳۱,۴	۴۷۱,۹	۴۴۱,۹	بهداشت
۲۸	۳۹,۸	۴۹,۳	رفاه اجتماعی
-	۰	۹۸,۵	آموزش فنی
۲۵۷,۲	۳۶۶,۲	۲۴۰,۲	آموزش عالی

به‌غیر از آموزش عالی و فرهنگ و هنر، در دیگر موارد مقدار تورمزدایی‌شده‌ی سرمایه‌گذاری ثابت، به‌شدت کاهش یافته است.

کل سرمایه‌گذاری‌های دولت به قیمت روز در این ۶ مورد در ۱۳۷۳ برابر با ۱۶۴۶ میلیارد ریال بود ولی در همین جدول تحت عنوان «هزینه‌های متفرقه» با رقم ۲۱۱۵,۵ میلیارد ریال بر می‌خوریم که از رقم بالا ۲۸ درصد بیشتر است. گفتنی است که این رقم معادل ۲۰ درصد از کل سرمایه‌گذاری‌های دولت است ولی درباره‌ی آن هیچ اطلاع دیگری نداریم. از آن گذشته، روشن نیست چه پیش آمده است که در طول یک سال مقدارش از ۲۴,۳ میلیارد ریال در ۱۳۷۲ به ۲۱۱۴,۵ در ۱۳۷۳ رسیده است، یعنی، ۸۷ برابر شد.^۲ در مقابل، مشاهده می‌کنیم که سرمایه‌گذاری ثابت دولت در بهداشت، آموزش و پرورش و رفاه اجتماعی، به‌ترتیب، ۲۵ درصد، ۱۷ درصد و ۴۳ درصد کم‌تر

^۱ همان، ص ۳۵

^۲ همان، ص ۳۵

شده است. اما از برنامه‌های دولت در امور اقتصادی. در این جا نیز، بررسی سیاست دولت بسیار جالب است.

مقدار سرمایه‌گذاری ثابت دولت به میلیارد ریال^۱

مقدار	۱۳۷۳	۱۳۷۲	
تورمزدایی			
شده در			
۱۳۷۳			
۳۴۶,۱	۴۹۲,۹	۴۷۰,۴	کشاورزی و منابع طبیعی
۶۶۲,۲	۹۴۳	۸۴۹,۹	منابع آبی
۳۴۲,۱	۴۸۷,۲	۳۳۳,۵	الکتریسته
۱۲۰	۱۷۰,۹	۱۹۳,۵	صنایع
۱۲۲۹,۸	۱۷۵۱,۲	۹۲۶,۷	نفت
۳۸۶,۲	۵۴۹,۹	۱۷۴,۲	گاز
۱۱۰	۱۵۶,۶	۱۱۸,۸	معادن
۶۸,۴	۹۷,۴	۶۴,۳	تجارت
۱۰۱۱,۲	۱۴۳۹,۸	۱۰۰۷,۹	ارتباطات
۲۲۵,۵	۳۲۱,۱	۱۹,۶	پست و تلگراف
۹,۳	۱۳,۳	۲	توریسم

در این جا نیز گذشته از افت‌وخیزها، مشاهده می‌کنیم که سرمایه‌گذاری ثابت در نفت و گاز، از کل سرمایه‌گذاری دولت در کشاورزی، منابع طبیعی، منابع آبی، الکتریسته و صنایع بیشتر است. به سخن دیگر، بیش از یک‌سوم از کل سرمایه‌گذاری‌ها در این دو بخش اقتصاد است. یعنی، با همه‌ی داستان‌هایی که گفته می‌شود، و با همه‌ی وعده‌هایی که داده می‌شود، قضیه‌ی وابستگی اقتصاد ما به نفت، نه فقط ادامه دارد بلکه باید تداوم یابد. از سوی دیگر، مشاهده می‌کنیم که مقدار تورمزدایی‌شده‌ی سرمایه‌گذاری در

^۱ همان، ص ۳۵

کشاورزی، منابع طبیعی، منابع آبی، معادن و صنایع در ۱۳۷۳، به‌واقع کاهش یافته است. ناگفته روشن است که کمبود سرمایه‌گذاری به صورت کاهش تولید در شاخه‌های متعدد تولیدی جلوه‌گر می‌شود و یکی از بازتاب‌های کاهش تولید هم دمیدن در تنور فشارهای تورمی است. جدول زیر از بولتن بانک مرکزی در این خصوص روشن‌گر است.

شاخص تولید در واحدهای بزرگ تولیدی، ۱۰۰=۱۳۶۱^۱

۱۳۷۲	۱۳۷۱	۱۳۷۰	
۸۱	۹۲٫۹	۸۷٫۱	میوه و سزیجات کنسروی
۵۴	۷۶	۱۰۶٫۱	ماهی کنسرو
۹۱	۱۰۷٫۵	۹۶٫۵	شوکلالت
۷۶٫۸	۸۹٫۶	۸۳٫۹	اغذیه طیور و دام
۵۸٫۳	۷۳	۸۶٫۶	توتون
۹۳٫۵	۱۰۰٫۳	۱۰۲٫۸	منسوجات، البسه، چرم
۸۸٫۹	۱۰۸٫۲	۹۰	کاغذ و مقوا
۶۹٫۶	۷۲٫۴	۷۲٫۷	محصولات بهداشتی کاغذی
۵۶٫۲	۷۱٫۴	۸۱٫۳	محصولات پلاستیکی
۸۴٫۳	۸۹٫۵	۷۲٫۵	ابزارهای فلزی
۸۹٫۳	۱۰۸٫۳	۱۰۸٫۶	لوازم خانه
۲۷٫۲	۹۶٫۱	۱۶۰٫۳	موتور و توربین
۸۵٫۳	۱۰۳٫۹	۱۰۱٫۹	ابزارهای الکتریکی
۵۹٫۵	۱۶۶٫۷	۱۶۳٫۸	موتورسیکلت و دوچرخه

باید یادآوری کنم که سال پایه برای این محاسبات ۱۳۶۱ است، یعنی، مشاهده می‌کنیم که در تمام این رشته‌ها، تولید در ۱۳۷۲ از تولید در ۱۳۶۱ کم‌تر بوده است. به‌یاد داشته باشیم که در ۱۳۶۱ کشور هم‌چنان در گیر تجاوزات نظامی عراق بود، ولی در ۱۳۷۲، چند سالی است که جنگ خاتمه یافته است. حتی مقایسه‌ی سال ۱۳۷۲ با ۱۳۷۱ هم رضایت‌بخش نیست. به این ترتیب، می‌توان گفت که با افزایش چشمگیر

^۱ بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، بولتن، شماره‌ی ۵۰-۱۴۹، صص ۱۸۶-۱۸۰

جمعیت در این فاصله، روشن است که علت اصلی و اساسی فشارهای تورمی در اقتصاد ایران، نزول تولید است و مادام که این روند کاهنده متوقف نشود، فشارهای تورمی ادامه خواهد یافت.

مختصری از اقتصاد ایران در دوره «اصلاحات»

در این قسمت اجازه بدهید با استفاده از آمارهای رسمی، توصیف مختصری به دست بدهم از بعضی جنبه‌های زندگی اقتصادی ایران در طول ریاست جمهوری آقای خاتمی، با استفاده از این آمارها، کوشیده‌ام از ورای آمار کمی فراتر رفته، از مقدار واقعی این داده‌ها سخن بگویم. یعنی درموردی که ارقام به قیمت روز آمده‌اند، من با استفاده از ارقام رسمی کوشیدم، مقدار تورمزدایی شده‌ی این ارقام را به دست بدهم تا تصویر واقع‌بینانه‌تری از تغییرات داشته باشیم. به باور من، نتایج به دست آمده، با همه‌ی سادگی بسی آموزنده‌اند. روال کار را بر این گذاشته‌ام که ارقام تازه‌تر را بر ارقام قدیمی‌تر ارجح شمرده‌ام. آن‌چه که از این بررسی مختصر مستفاد می‌شود این که تنگناهای ساختاری هم‌چنان تداوم دارند ولی سیاست‌پردازان هم‌چنان برای اجرای همان برنامه‌ی صندوق بین‌المللی پول ولی این بار در لوای «طرح سامان‌دهی» می‌کوشند. قبل از هر چیز به اشاره از مقدار تورم بگویم. گزارش سالیانه‌ی بانک مرکزی برای ۱۳۸۰ ارقام زیر را به دست داده است.^۱

شاخص قیمت‌ها

۱۳۸۰	۱۳۷۹	۱۳۷۸	۱۳۷۷	۱۳۷۶
۱۷۷/۹	۱۵۹/۷	۱۴۱/۸	۱۱۸/۱	۱۰۰

تا به همین جا، مشاهده می‌کنیم که قیمت‌ها در طول ۴ سال، نزدیک به ۸۰ درصد بیشتر شده است و بدیهی است هرکس و یا گروهی که درآمدش در این مدت، حداقل به این میزان افزایش نیافته باشد، قدرت خرید کم‌تری در اختیار دارد. برای ارزیابی نقش دولت، بودجه‌ی عمرانی دولت را در نظر بگیرید.

^۱ بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران: گزارش سالیانه، ۱۳۸۰، ص ۷۷

هزینه‌های عمرانی دولت (میلیارد ریال)^۱

سال	به قیمت روز	به قیمت سال ۱۳۷۶	۱۳۶۹=۱۰۰
۱۳۷۶	۲۰۴۷۱,۱	۲۰۴۷۱,۱	۱۰۰
۱۳۷۷	۱۷۴۲۴,۷	۱۴۷۵۴,۱	۷۲
۱۳۷۸	۲۵۹۲۳,۶	۱۸۲۸۱,۸	۸۹
۱۳۷۹	۲۳۵۵۹,۸	۱۴۷۵۲,۵	۷۲
۱۳۸۰	۲۴۰۸۷,۶	۱۳۵۴۰	۶۶

همانند دولت قبلی دولت آقای خاتمی هم به برنامه‌های عمرانی توجه کافی نمی‌کند و شاهد کاهش بودجه‌ی دولت در این سال‌ها هستیم.

یعنی اگر مبنای کار را قدرت خرید بدهیم که در یک نظام اقتصادی سرمایه‌سالاری باید این چنین کرد، هزینه‌های عمرانی دولت در همه‌ی این سال‌ها کاهش یافته و در ۱۳۸۰، حدود دوسوم مقدارش در سال ۱۳۷۶ بوده است. اگر تنها به بودجه‌ی عمرانی دولت در بخش صنایع توجه کنیم، میزان واقعی‌اش در ۱۳۸۰ حدود نصف میزانش در سال ۱۳۷۶ بوده است.

از دو حوزه‌ی دیگر هم به اشاره سخن بگویم که به گمان من اهمیت دارد. همان‌گونه که پیش‌تر گفته‌ام یکی از مشکلات اساسی اقتصاد ایران، کسری مزن تراز پرداخت‌ها است که در لابه‌لای دلارهای نفتی پنهان می‌ماند و توجه لازم را بر نمی‌انگیزد. در جدول زیر براساس اطلاعات منتشرشده از سوی بانک مرکزی، تراز پرداخت‌های ایران را مشاهده می‌کنیم. همه‌ی داده‌ها به میلیون دلار است.^۲

^۱ همان، ص ۳۰

^۲ Central Bank of the Islamic Republic of Iran: Annual Review, 1380, p.64

سال	واردات	صادرات غیر نفتی	کسری تراز پرداخت‌های غیر نفتی ایران
۱۳۷۶	۱۳۶۳۳	۲۸۷۶	۱۰۷۵۷
۱۳۷۷	۱۳۷۰۸	۳۰۱۳	۱۰۶۹۵
۱۳۷۸	۱۱۹۷۲	۳۳۶۲	۸۶۱۰
۱۳۷۹	۱۳۱۸۷	۳۷۶۳	۹۴۲۴
۱۳۸۰	۱۶۲۲۸	۴۲۲۴	۱۲۰۰۴

به عبارت دیگر، در این پنج سال کل کسری تراز پرداخت‌ها نزدیک به ۵۱٫۵ میلیارد دلار می‌شود که متوسط سالانه‌اش معادل ۱۰٫۳ میلیارد است. البته تا موقعی که دلارهای نفتی هست این میزان کسری تأمین مالی می‌شود ولی پرسشی که با مسئولیت‌گریزی به آن پرداخته نمی‌شود این بوده است که اگر دلارهای نفتی نباشد یا وقتی که این دلارها دیگر نباشد، چه باید کرد؟

نکته‌ی دوم هم تغییراتی است که در میزان مزد روزانه‌ی کارگران بخش ساختمانی پیش آمده است. البته این را می‌دانیم که میزان حداقل مزد در طول ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۰ به مقدار ۲۶ درصد افزایش یافته است^۱ ولی در خصوص مزد کارگران ساختمانی داستان به نظر طور دیگری است.^۲

مزد روزانه	۱۳۷۶	۱۳۷۷	۱۳۷۸	۱۳۷۹	۱۳۸۰
بنای غیرماهر	۱۰۰	۱۰۰	۹۷	۹۶	۹۵
کارگر غیرماهر	۱۰۰	۹۴	۸۹	۸۷	۸۶
مزد رنگرز	۱۰۰	۹۴	۸۹	۸۷	۸۶
اسفالت‌کار بام	۱۰۰	۹۲	۸۲	۸۱	۷۶

^۱ همان ص ۵۵

^۲ همان، ص ۵۰ البته سند بانک مرکزی این ارقام را به قیمت روز داده است که من با ارقام تورم که در همین گزارش آمده است مقدار تورم‌زدایی‌شده را در این جدول به دست داده‌ام.

۹۳	۹۷	۹۹	۹۹	۱۰۰	چاه کن
۸۸	۹۰	۹۲	۹۷	۱۰۰	سیمان کار
۸۷	۸۵	۸۴	۹۵	۱۰۰	موزاییک کار
۸۹	۹۰	۹۲	۹۵	۱۰۰	تعمیرات داخلی
۸۸	۸۹	۹۱	۹۶	۱۰۰	بخش ساختمان

همان‌گونه که در این جدول مشاهده می‌شود با وجود افزایش حیرت‌انگیز قیمت مسکن در تهران در این فاصله، مزد کارگران ساختمانی در همهی این موارد کاهش یافته است.

آنچه از این بررسی مختصر مشاهده می‌شود وجود مشکلات ساختاری در اقتصاد ایران است که خود را به شکل و صورت‌های مختلف نشان می‌دهد. روند نزولی تولید که شواهدش را مشاهده کردیم و روند پایدار کسری تراز پرداخت‌ها- نه افزایش یابندهی آن- مقوله‌هایی نیستند که به خودی خود برطرف شوند. ضروری بود سیاست‌پردازان با توجه به این تنگنای ساختاری برای رفع آنها دست به سیاست‌پردازی بزنند و این‌ها مقوله‌هایی است که در همهی این سال‌ها مورد بی‌توجهی قرار گرفته است و البته که تعجبی ندارد که از سویی این تنگنای ساختاری گسترده‌تر و عمیق‌تر شده‌اند و از سوی دیگر، رفع و تخفیف آنها به مراتب دشوارتر شده است.

با آن‌چه در صفحات پیشین با اختصار بیان شد پرسش این است که چه شد که به این مشکلات ساختاری توجه نشد ولی به عوض همی هم و غم دولت‌ها در ایران بر این قرار گرفت که برنامه‌های اجماع واشنگتنی را در ایران اجرا کنند؟ سعی می‌کنم در بخش بعد به این مقوله بپردازم.